

قواعد انصاف در نظام کامن لا

مرتضی عادل*

استادیار گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۵/۲۴ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۸/۶/۱۵)

چکیده:

انصاف به عنوان بخش دوم حقوق در نظام کامن لا از تاریخ و ویژگی‌های مهم و قابل توجه برخوردار است. تقابل اولیه این بخش از حقوق با کامن لا و تلاشی که در ابتدا هر یک برای عقب راندن دیگری به عمل آورد، سبب شد تا حقوق انگلستان به نوعی میان این دو تقسیم گردیده و هر یک متکفل بخشی از حقوق در نظام کامن لا گردیدند. انصاف در طول مدت حضور خود قواعد متعدد را پایه‌گذاری کرده است که مبنای تشخیص و رسیدگی آن به دعاوی قرار می‌گیرند. این مقاله تلاش دارد تا این قواعد را معرفی کرده و مبانی آن را بیان نماید.

واژگان کلیدی:

انصاف، کامن لا، آئین دادرسی، قاعده ماهوی، حقوق انگلستان.

مقدمه

با استقرار دادگاه‌های کامن‌لا^۱ در نظام حقوقی انگلستان در قرن‌های ۱۳ و ۱۴ میلادی، بتدریج قواعد آن غیرمنعطف و سخت گردید (Bryson, 1975, P. 9) و این امر نارضایتی از تصمیمات قضات دادگاه‌های کامن‌لا و قواعد حاکم بر آنها^۲ و در نتیجه مراجعات به شاه را افزایش داد. در نهایت نیز سبب مداخله مجدد شاه^۳ و به دنبال آن وزیر ارشد او، که مسئول خزانه شاهی نیز بود (Chancellor) یا به گفته میتلند «نخست وزیر شاه» (Maitland, 1936)، در امور قضائی و رسیدگی به این دعاوی و شکایات شد. این مداخله، در نهایت منجر به ایجاد یک حقوق موازی با کامن‌لا در قرن ۱۵ شد که در ابتدا واجد قواعد مشخص نبود و بیشتر مبتنی بر تعالیم کلیسا و یافته‌های وجدانی (conscience)^۴ وزیر ارشد بود و پس از تثبیت نیز به عنوان رقیب کامن‌لا شناخته شده و قواعد انصاف (Maxims of Equity) نامیده می‌شد. این رقابت حتی در برهه‌ای چنان افزایش یافت (نیمه قرن ۱۷) که بسیاری احتمال حذف کامن‌لا از حقوق انگلستان و جایگزین شدن انصاف به جای آن، که همان پیروزی حقوق رومی-ژرمنی در جزیره انگلستان باشد را می‌دادند (McGhee, 2005, p. 10).

با این حال، رقابت دو حقوق تنها از طریق قضات و حقوقدانان طرفدار آنها نبوده و سیاستمداران نیز با ورود در این رقابت و طرفداری از یکی از این دو گروه، به آن دامن می‌زدند. نتیجه این کشمکش در نیمه دوم قرن ۱۷ (۱۶۷۳) و در دوره Lord Nottingham^۵ که به عنوان پدر انصاف (Father of Equity) شناخته می‌شد، به صدور فرمانی از طرف پادشاه انگلستان (Charles II) منجر شد و در اثر این فرمان سازش میان دو حقوق برقرار گردید و برای هر یک شرایطی مقرر شد. در نتیجه، دو حقوق در کنار یکدیگر باقی مانده و هر یک حوزه‌ای از روابط حقوقی را تحت مقررات خود در آورده و تلاش نمودند پس از آن در حوزه یکدیگر دخالت ننمایند.

این مصالحه سبب شد که انصاف در حقوق انگلستان تثبیت شده و روز بروز بر استحکام قواعد خود بیافزاید. پس از آن و تا پایان دوره Lord Eldon (1827) انصاف که دیگر توسط قضات حقوقدان مدیریت می‌شد، توانست به خود شکل یک نظام مبتنی بر اصول و قواعد را

۱. [FKHXHU . IQ ۱۷%HQFKDQG&RP P RQ3ODV

۲. در آن زمان احکام این دادگاه‌ها بیشتر به شکل الزام به پرداخت مبلغی پول به نفع خواهان (خسارت-damages) بود و دیگر راه‌های جبران پذیرفته نمی‌شد.

۳. دوره سلطنت خاندان Plantagenets و پادشاهی Edward III در ۱۳۴۹.

۴. که مبتنی بر عدالت طبیعی و جهانی تلقی می‌گردید تا نظر شخصی یا وجدان قاضی.

۵. رئیس دادگاه انصاف (Lord Chancellor) از ۱۶۸۲-۱۶۷۳.

داده و از انصاف مبتنی بر وجدان قاضی دوری کند (Martin and Hanbury, 1993, p. 12). با این حال هنوز دعاوی مربوط به دو حقوق در دو دادگاه جدا مورد رسیدگی قرار می‌گرفت. پس از آن، تحولات دیگری نیز در حقوق انگلستان و انصاف رخ داد که مهم‌ترین آنها تصویب دو قانون دادرسی مصوب ۱۸۷۳ و ۱۸۷۵ است^۱ که به دنبال تحولات اقتصادی و انقلاب صنعتی انگلستان، توجه بیشتر حقوق به این تحولات و اوضاع جدید کشور را می‌طلبید. به موجب این دو قانون، دادگاه‌هایی با صلاحیت عام در انگلستان تأسیس گردید که از دل آنها دادگاه عالی عدالت (High Court of Justice) بوجود آمد که دارای صلاحیتی عام بود و می‌توانست به تمامی دعاوی کامن‌لا و انصاف رسیدگی کند. این دادگاه تاکنون و علی‌رغم تغییرات مختصر، در نظام حقوقی انگلستان باقی مانده و نماد اصلی حقوق انگلستان و همچنین صلاحیت عام و گسترده قضات انگلیسی است. قانون اول همچنین مقرر می‌داشت که در هر مورد که میان قواعد کامن‌لا و انصاف اختلاف و معارضه‌ای (conflict) پیش آید، قاعده انصاف اولویت پیدا می‌کند.^۲

بدین ترتیب، انصاف توانست بخشی مهم از حقوق انگلستان را به خود اختصاص دهد و پس از آن، دیگر کشورهای تابع نظام کامن‌لا نیز از همین الگو تبعیت کردند. امروزه قواعد انصاف در تمامی کشورهای عضو این نظام وجود دارد (اگر چه ممکن است در کشورهای مختلف در حوزه صلاحیت انصاف براساس قانون تفاوت وجود داشته باشد) و همه ریشه خود را در انصاف انگلستان جستجو می‌نمایند.

تعریف انصاف

ارائه تعریفی از انصاف که مورد اتفاق همگان باشد دشوار است (McGhee, 2005, p. 11)، ولی می‌توان اظهار داشت که انصاف بخشی از عدالت طبیعی (natural justice) است که اگر چه ماهیتاً در خور یک نظام قضائی است، ولی به دلایل تاریخی توسط دادگاه‌های کامن‌لا پذیرفته نشد (McGhee, 2005, p. 11).

انصاف (Equity) در لغت به معنای عادل و منصف، وجدانی و اخلاقی است. هدف اصلی تمام قواعد انصاف نیز جلوگیری از رفتار غیرمنصفانه است (Finn, 1985, p. 1). در اصطلاح حقوق انگلستان، انصاف به معنی تفکر مبتنی بر رفتار یکسان با دو طرف دعوی (equal treatment) بود. در این حقوق انصاف همچنین به معنی شاخه‌ای از حقوق است که توسط

1- Supreme Court of Judicature Act 1873 & 1875.

۲. بند ۱۱ ماده ۲۵. در ایالات متحده آمریکا در اوایل قرن ۲۰ دادگاه‌های کامن‌لا و انصاف ادغام شدند (Federal Rules of Civil Procedure 1937).

دادگاه‌های مهرداری (Court of Chancery) در انگلستان اجرا می‌شود. این دادگاه از ابتدا توسط وزیر ارشد دربار (Chancellor) اداره می‌شد که یک روحانی مسیحی بود و به علت تعلیمات مسیحی این فرد و آشنایی وی به زبان لاتین، گرایش وی به بکارگیری قواعد حقوق رم و کلیسایی زیاد بود (Martin and Hanbury, 1993, p. 6; Bailey, Gunn, Ormerod and Ching, 1996, p. 6; McGhee, 2005, p. 7).

به این دلیل ادعا شده است که انصاف اولیه با استمداد از قواعد کلیسایی اعمال می‌شده است (McGhee, 2005, p. 7). بر این اساس، مهردار در پرونده‌ها رأی خود مبنی الزام به امری و یا خودداری از انجام امری (relief) را، نه براساس سابقه (رویه) قضایی بلکه طبق آنچه وجدان) وی آن را حق و یا باطل می‌دانست، صادر می‌کرد (Martin and Hanbury, 1993, p. 7). ولی از قرن ۱۷ به بعد این رویه نیز تغییر کرد و تبعیت از اصول و قواعد انصاف و آرای دادگاه‌های پیشین ضروری گردید.

این سابقه تاریخی و فعالیت چند قرن انصاف سبب شد که حوزه‌هایی خاص از روابط حقوقی تحت صلاحیت دادگاه‌های انصاف قرار گیرند. این حوزه‌ها به طور سنتی و براساس رویه دادگاه مهرداری عبارت بودند از: تراض، جبران‌های منصفانه (equitable remedies)^۲ شامل الزام به انجام تعهد یا قرارداد، الغاء (فسخ) تعهد (rescission)، اصلاح اسناد حاوی تعهد قراردادی (rectification) - در جایی که متن سند حاوی تعهد با تعهد قصد شده طرفین اختلاف داشته باشد - و قرارهای اعدادی (injunction) - برای انجام و یا ترک عملی توسط یکی از اصحاب دعوی.

از قرن ۱۷ به بعد نیز براساس مصوبات قانونی در صلاحیت‌های انصاف تغییراتی بوجود آمده و رسیدگی به اختلافات برخی از حوزه‌ها از انصاف گرفته شده و یا حوزه‌های جدید به انصاف واگذار گردید. ^۳ از آن جمله می‌توان به قانون دادگاه عالی (Supreme Court Act) ۱۹۸۱ اشاره کرد که صلاحیت رسیدگی به دعاوی مربوط به بیع، معاوضه، تقسیم زمین، فک رهن، مدیریت ماترک متوفی و انحلال مشارکت را بر عهده دادگاه‌های انصاف قرار داد.

قواعد انصاف

انصاف در طی دوره اعمال و اجرا در حقوق انگلستان توانست قواعدی پیچیده را برای خود ایجاد نماید که مبنای اساس رسیدگی‌های آن قرار گرفته است. این قواعد، اصولی نیستند

۱. که وجدان شاه تلقی می‌شد (KIQIV&RQVFIHQH).

۲. این جبران‌ها بر عکس جبران‌های پولی کامن لا، جنبه غیر پولی داشتند.

۳. امروزه دادگاه‌های انصاف در کشورهای مختلف عضو نظام کامن لا بر اساس قانون از صلاحیت‌های متفاوتی برخوردارند.

که الزاما باید در هر دعوی اعمال گردند، بلکه راهنمایی هستند در اعمال صلاحیت دادگاه انصاف و صدور رأی. از این قواعد به Maxims یاد می‌شود و با هدف وصول به عدالت و انصاف تدوین گردیده‌اند. امروزه برخی از این قواعد متروک مانده و اجرا نمی‌گردند که از آنها به "قواعد از دست رفته انصاف (Lost Maxims of Equity)" تعبیر می‌شود؛ مانند "انصاف می‌داند آنچه را تو نمی‌دانی (eTXLW NQRZ VVRP HMIQI \ RX GRCQIW)" و یا "انصاف همان است که دادگاه انصاف اجرا می‌کند (equity is as equity does)". ولی برخی دیگر همچنان باقی مانده و در دادگاه‌ها مجری بوده و در هر دعوی که در این دادگاه‌ها مطرح می‌شود به عنوان راهنمای قضات در رسیدگی و تصمیم‌گیری عمل می‌نمایند.

قواعد باقی مانده و متداول انصاف متعدد است. از آن میان در کتب مربوط به ۱۵ قاعده بیشتر اشاره شده است ولی ۱۲ قاعده اول به عنوان قواعد متداول مورد استفاده قرار می‌گیرند.

این ۱۵ قاعده عبارتند از:

- ۱) کسی که از انصاف کمک می‌خواهد باید خود منصفانه عمل نماید (He who seeks equity must do equity)
- ۲) کسانی که به انصاف مراجعه می‌کنند باید دست‌های پاک داشته باشند (He who comes into equity must come with clean hands)
- ۳) تأخیر، انصاف را زایل می‌کند (Delay defeats equities/ Equity aids the vigilant and not the indolent)
- ۴) دستورات انصاف بر اشخاص اعمال می‌شود (Equity acts in personam)
- ۵) انصاف عمل خطا را بدون چبران نمی‌گذارد (Equity will not suffer a wrong to be done without a remedy)
- ۶) انصاف آنچه را که می‌باید انجام گیرد انجام شده تلقی می‌کند (Equity looks on that as done which ought to be done)
- ۷) انصاف به قصد اشخاص (محتوا) توجه دارد تا به عنوان (شکل) اسناد (Equity looks to the intent rather than to the form)
- ۸) انصاف بنا را بر قصد بر انجام تعهد می‌گذارد (Equity imputes an intention to fulfill an obligation)
- ۹) انصاف یعنی برابری (Equity is equality/ Equality is equity)
- ۱۰) انصاف دنباله رو حقوق است (Equity follows the law)

۱. دادگاه مهرداری (Chancery) که بخشی از دادگاه عالی عدالت (High Court of Justice) است.

- (۱۱) در موارد برابری دو انصاف، حقوق (کامن لا) حاکم خواهد شد (Where there is equal equity, the law shall prevail)
- (۱۲) زمانی که دو انصاف یکسان باشند، انصافِ مقدم حاکم خواهد بود (Where the equities are equal, the first in time shall prevail)
- (۱۳) انصاف قرارداد غیرمنصفانه را تنفیذ نمی‌کند (Equity will not enforce an unconscionable contract)
- (۱۴) انصاف ضبط وثیقه در رهن را نمی‌پسندد (Equity abhors a forfeiture)
- (۱۵) انصاف پرداخت کننده از روی تبرع را مساعدت نمی‌کند (Equity will not assist a volunteer).
- اینک به شرح دوازده قاعده متداول (۱-۱۲) می‌پردازیم:

۱- کسی که از انصاف کمک می‌خواهد باید خود منصفانه عمل نماید

خواهانی که به دنبال دریافت رأی از انصاف است باید این آمادگی را داشته باشد که در برابر خواننده منصفانه رفتار نماید (Rhone v. Stephens [1994] 2 A.C. 310). اعمال این قاعده را می‌توان در جایی دید که انصاف با تجویز انحلال (ابطال) یک قرارداد به دلیل اشتباه، خواهان را در وضعیتی قرار می‌دهد که از نظر دادگاه عادلانه و منصفانه است (Solle v. Butcher [1950] 1 K.B. 671). خواهانی که به دنبال صدور قرار اعدادی است در این امر موفق نخواهد شد اگر قادر نباشد یا نخواهد که تعهدات آینده خود را اجرا نماید (Chappell v. Times Newspapers Ltd [1978] W.L.R. 482). این قاعده همچنین اساس و مبنای "نظریه انتخاب" (Doctrine of Election) است.^۱

۲- کسی که به انصاف مراجعه می‌کند باید دست‌های پاک داشته باشد

این قاعده به قاعده قبلی بسیار مرتبط است، با این تفاوت که قاعده پیشین به رفتارهای آینده خواهان نظر دارد در حالی که قاعده «دستان پاک» به رفتارهای پیشین او نگاه می‌کند، البته نه تمام پیشینه خواهان، بلکه فقط رفتار وی در دعوی مورد نظر و سوابق آن (McGhee, 2005, p.32). بر این اساس، انصاف رأی بر جلوگیری پرداخت جریمه به دلیل نقض تعهد را در جایی

۱. "نظریه انتخاب" از این قاعده منشعب می‌شود که شخص نمی‌تواند منافع چیزی را برداشت کند ولی زیان‌های آن را نپذیرد. به عبارت دیگر، شخص نمی‌تواند در یک معامله اجزاء آن را جدا کرده و برگزیند. بعنوان مثال؛ اگر "الف" در یک معامله مالی را به "ب" می‌دهد که در آن "ج" نیز حقوقی دارد و حاضر است در عوض مال دیگری را به "الف" واگذار کند، "الف" نمی‌تواند مال دوم را قبول کرده و از تنفیذ واگذاری اول خودداری نماید.

که نقض تعهد مزبور بسیار بدیهی و واضح باشد نمی‌دهد (Shiloh Spinners Ltd. v. Harding) [1973] A.C. 691. مثال‌ها در حوزه جبران‌های منصفانه فراوان است: مستأجر نمی‌تواند حکم الزام به اجرای تعهدات یک قرارداد اجاره را بگیرد اگر خود وی قبلاً ناقض تعهداتش بوده باشد (Coatsworth v. Johnson (1886) 54 L.T. 520)؛ خریدار نیز نمی‌تواند چنین حکمی دریافت کند اگر وی از بی‌سوادی فروشنده‌ای که مشاوره مستقل قبلی نیز نداشته سوءاستفاده کرده باشد (Mountford v. Scott [1975] Ch. 258). همین رفتار در مورد صدور قرارهای اعدادی نیز صورت می‌گیرد (Hubbad v. Vosper [1972] 2 Q.B. 84)، ولی جبران‌های منصفانه فقط وقتی بر این اساس ممنوع می‌گردد که رفتار قابل انتقاد خواهان به نوعی با حکم درخواستی ارتباط داشته باشد و الا دادگاه توجهی به رفتار عمومی خواهان ندارد. بر این اساس در پرونده Aygyll (Duchess) v. Argyll (Duke) [1967] Ch. 302 این واقعیت که رابطه نامشروع زن منتهی به طرح دعوی طلاق شده بود به عنوان زمینه‌ای برای خودداری از اعطای قرار اعدادی به نفع وی به منظور جلوگیری شوهر از نشر مطالب محرمانه زندگی وی شناخته نشد. همچنین دستان ناپاک منجر به منع ادعایی که ارتباطی به رفتار ناشایست خود شخص ندارد نخواهد شد (Tinsley v. Milligan [1994] 1 A.C. 340).

اگر هر دو طرف دعوی دارای "دستان ناپاک" باشند، دادگاه فقط به وضعیت خواهان توجه خواهد کرد و ضرورتی ندارد که میان رفتار ناشایست یک طرف در مقابل طرف دیگر، مقایسه کرده و تعادل برقرار کند (McGhee, 2005, p.32).

۳- تأخیر، انصاف را زایل می‌کند

انصاف به اشخاص پی‌گیر (vigilant) کمک می‌کند و نه به افراد تنبل یا لابلایی (indolent). این امر اساس "نظریه مرور زمان (Doctrine of Lashes)" است که در آن طرفی که تأخیر کرده نمی‌تواند به دنبال کمک انصاف باشد. این نظریه با "قانون مرور زمان ۱۹۸۰" (Limitation Act 1980) در جایی که حاکم بر موارد مربوط به مرور زمان باشد، جایگزین شده است. به عنوان مثال، دعاوی علیه منتقل‌الیه در تراست (Trustee) مبنی بر نقض تعهدات تراست، براساس ماده ۲۱ قانون بالا باید ظرف ۶ ماه اقامه گردند و تأخیری که کمتر از این مدت باشد مانع از رجوع به دادگاه انصاف نخواهد گردید. اما در جایی که خواهان یک حق مبتنی بر کامن‌لا دارد، مثلاً براساس یک قرارداد، تأخیر وی می‌تواند مانع از اعطای جبران مبتنی بر انصاف، مانند الزام به اجرای تعهد، گردد، حتی اگر حق مبتنی بر کامن‌لا براساس قانون منع نشده باشد.

۱. به صراحت و یا از طریق قیاس.

قراره‌های اعدادی همیشه باید به فوریت درخواست گردند، ولی به نظر می‌رسد که تأخیر نمی‌تواند از اعطای قراره‌های نهایی، در جایی که طرح دعوی توسط قانون منع نشده باشد، جلوگیری نماید.

"نظریه مرور زمان" همچنان بر ادعاهای مبتنی بر انصاف، که خارج از محدوده قانون مرور زمان ۱۹۸۰ هستند اعمال می‌گردد، مثل ادعای مربوط به ابطال خرید یک مال موضوع تراست توسط منتقل‌الیه تراست (Weld v. Petre [1929] 1 Ch. 33). همچنین، ادعاهای مربوط به (rectification) و (rescission) ممکن است به دلیل تأخیر ممنوع گردند.

۴- دستورات انصاف بر اشخاص اعمال می‌شود

صلاحیت انصاف بر شخص خوانده است. ماهیت شخصی صلاحیت انصاف این‌گونه نمایش داده می‌شود که اگر بر اساس رای دادگاه خواهان حاکم شود و خواننده از اجرای رای دادگاه که از آن به "دستور" (Order) نام برده می‌شود، مثل دستور بر اجرای تعهد قراردادی و یا دستور بر انجام یک قرار اعدادی، خودداری نماید، این امتناع از اجرای دستور دادگاه، مخالفت با دادگاه، که نماینده پادشاه یا ملکه است، (Contempt of Court) تلقی شده و با مجازات زندان تنبیه خواهد شد، که منحصر به انصاف است. در مواردی نیز اگر این مجازات موثر نباشد، دادگاه با ضبط اموال محکوم وی را نسبت به اجرای حکم دادگاه موظف خواهد نمود. با اصلاحات انجام شده در این اختیار دادگاهها توسط قانون، امروزه دادگاه می‌تواند شخصی را منصوب کند تا وی دستور دادگاه را از جانب محکوم اجرا نماید (McGhee, 2005, p.42). این در صورتی است که خواننده در حوزه صلاحیت دادگاه انصاف باشد (و یا اگر خارج از حوزه صلاحیت آن دادگاه است باز هم بتوان به دلیل دیگری به آن دعوی رسیدگی کرد)، حتی اگر مال موضوع اختلاف خارج از حوزه صلاحیت دادگاه قرار داشته باشد. در نتیجه در پرونده معروف Penn v. Lord Baltimore (1750) 1 Ves. Sen. 444 دستور اجرای اجباری توافقی صادر شد که مربوط بود به تعیین حدود اربعه ملکی که در پنسیلوانیا و مریلند قرار داشت، اگر چه خواننده آن در انگلستان ساکن بود.

۵- انصاف عمل خطا را بدون جبران نمی‌گذارد

مبنای این قاعده آن است که انصاف در مواردی که حقی در کامن‌لا قابل تنفیذ نیست (احتمالاً به دلایل ایرادات تخصصی و حرفه‌ای) مداخله می‌نماید. در اعمال این قاعده تنها کافی نیست که خواننده حق مرتکب اشتباهات اخلاقی شده باشد، بلکه حق خواهان نیز باید توسط دادگاه قابل تنفیذ باشد. مثال مرسوم این مورد تنفیذ تراست (Trust) است. در تراست

اگر انتقال گیرنده مال (Trustee) ادعایی بر روی مال موضوع تراست بنماید، به دلیل آنکه مالک حقوقی مال (بر اساس کامن لا) محسوب می‌گردد، می‌تواند هر گونه تصرفی در مال خود بنماید و وظیفه ندارد که منافع آن مال را در اختیار اشخاص دیگری، که در اینجا ذینفع تراست هستند، قرار دهد. در این صورت، ذینفع (Beneficiary) آن تراست جبرانی برای دستیابی به حق خود در کامن لا نخواهد داشت، اما می‌تواند این حق بهره‌مندی خود از مال موضوع تراست را در انصاف تنفیذ کند (McGhee, 2005, p.28). در چنین مواقعی انصاف می‌تواند با الزام انتقال گیرنده به انجام تعهد خود به بنیانگذار تراست (Settler of Trust)، خطای وی را جایگزین (redress) کند (McGhee, 2005, p.28).

این قاعده همچنین در جبران‌های منصفانه نیز منعکس شده است و در مواردی که اشتباه خواننده توسط کامن لا شناسایی نمی‌شود ممکن است اعمال گردد. در حوزه قراردادهای اعدادی هم بعنوان مثال خواهان می‌تواند درخواست صدور قرار 'quia timet' را بنماید تا براساس آن مانع از تهدید به یک خطا گردد، اگر چه وی امکان طرح دعوی در کامن لا را تا زمانی که آن تهدید عملی نشده باشد ندارد.

۶- انصاف آنچه را که می‌باید انجام گیرد انجام شده تلقی می‌کند

در جایی که تعهد قابل تنفیذ خاصی وجود دارد، انصاف دو طرف آن تعهد را در وضعیتی می‌بیند که آنها پس از اجرای آن تعهد در آن قرار می‌گیرند. بنابراین در انصاف قرارداد اجاره قابل تنفیذ خاص، اجاره مبتنی بر انصاف را بوجود می‌آورد. این نظریه‌ای است که در پرونده Walsh v. Lonsdale (1882) 21 Ch. D. 9 آمده است. همچنین یک قرارداد خاص قابل تنفیذ خرید زمین، منافع مبتنی بر انصاف را به خریدار منتقل می‌نماید، اگر چه فروشنده عنوان مالکانه (مبتنی بر کامن لا) را براساس "تراست مبتنی بر قانون (constructive trust)" تا پایان دوره تراست حفظ خواهد کرد. این قاعده همچنین مبنای "نظریه تبدیل (Doctrine of Conversion)"^۲ و قاعده مندرج در پرونده Howe v. Dartmouth (1802) 7 Ves. 137 مربوط به الزام بر فروش سرمایه‌گذارهای غیر مجاز، می‌باشد.

۱. قرار اعدادی است برای جلوگیری از ارتکاب عمل خطائی که تهدید به ارتکاب آن صورت گرفته و یا در شرف وقوع است.

۲. مثال بارز این نظریه مربوط به فروش زمین است که در آن از دید انصاف زمین از زمان انجام فروش به وجه نقد تبدیل می‌شود و در مقابل، وجه نقد استفاده شده برای خرید زمین هم از همان زمان به زمین تبدیل می‌گردد. بر این اساس حق هر یک از خریدار و فروشنده نباید منوط به لحظه‌ای باشد که هر یک از آنان وظیفه تبدیل و تحویل را انجام می‌دهد، بلکه بر اساس قاعده مذکور در شماره ۶ این مقاله، به محض انجام تعهد بر تبدیل، یک انتقال فرضی (Notional) صورت می‌گیرد. بر این اساس، کلمه تبدیل (Conversion) به معنای تبدیل فرضی (Notional Conversion) است.

اخیراً قاعده حاضر توسط شورای خصوصی (Privy Council) و دیوان عالی انگلستان (House of Lords) مورد استفاده قرار گرفت. در پرونده Attorney General for Hong Kong v. Reid (1994) 1 A.C. 324 (P.C.) سوال آن بود که آیا امینی که رشوه دریافت نموده، راجع به مال دریافتی تبدیل به یک تراستی مبتنی بر قانون می‌شود یا اینکه صرفاً شخص وی مسئول و پاسخگوی آن است؟ از آنجا که وی وظیفه داشت پولی که دریافت کرده (رشوه) را به اصیل خود واگذار نماید، رای دادگاه چنین بود که براساس انصاف آن مال به اصیل تعلق دارد. مشکلی که این امر دارد آن است که تعهد به پرداخت پول معمولاً به صورت خاص قابل تنفیذ نیست.

همچنین در پرونده Napier and Ettrick (Lord) v. Hunter (1993) A.C. 713 چنین نظر داده شد که وظیفه شخص بیمه شده بر آن که خساراتی را که از مسئول خسارت دریافت می‌نماید به بیمه‌گر پردازد به صورت خاص قابل تنفیذ است، بطوری که بیمه‌گر فوراً واجد یک حق مالکانه بر آن پول به صورت حق حبس می‌گردد.

۷- انصاف به قصد (محتوا) توجه دارد تا به عنوان (شکل) اسناد

این قاعده به آن معنا نیست که در انصاف به تشریفات توجه نمی‌گردد، بلکه مقصود آن است که توجه انصاف بیشتر به محتوای اسناد است تا به شکل آنها. در نتیجه، بطور نمونه، انصاف معامله‌ای را "رهن" تلقی می‌کند، ولو اینکه آن معامله چنین توصیف نشده باشد، اگر از محتوا چنین برآید که ملک به عنوان تضمین و وثیقه منتقل شده است. همچنین ممکن است یک تراست ایجاد شده باشد، اگر چه کلمه "تراست (Trust)" در سند به کار نرفته باشد. یک تعهد (covenant) به عنوان تعهد محدود کننده تلقی می‌گردد اگر دارای محتوای منفی (نهی) باشد، حتی اگر عبارت آن به صورت مثبت نگارش شده باشد.^۱ اگر چه یک طرف تعهد می‌تواند آن تعهد را در کاملاً تنفیذ نماید، ولو اینکه عوضی هم در برابر آن قرار داده نشده باشد، انصاف این فرد را به عنوان داوطلب می‌نگرد و دستور برای الزام به اجرای تعهد (Decree of Specific Performance) را به نفع وی صادر نخواهد کرد.

۸- انصاف بنا را بر قصد بر انجام تعهد می‌گذارد

در جایی که شخصی متعهد به انجام عملی است ولی اقدامات دیگری انجام می‌دهد که می‌تواند انجام عمل تعهد شده تلقی گردد، انصاف این اقدامات را انجام آن عمل تلقی

۱. در دعوی Tulk v. Maxhay (1848) L.J.Ch. 83 تعهد بر «توسط ساختمان‌ها پوشیده نگه داشته شوند» به تعهد منفی (نهی) تفسیر گردید (یعنی ساختمان‌ها آن را نپوشانند - نویسنده).

می‌نماید. این قاعده مبنای نظریه‌های "اجرا (Doctrine of Performance)" و "رضایت (Doctrine of Satisfaction)" است. به عنوان مثال، اگر بدهکاری وصیتی به نفع طلبکار خود بنماید که مبلغ آن حداقل معادل طلب وی باشد، فرض این است که این وصیت نوعی بازپرداخت آن طلب است و طلبکار با پذیرش آن وصیت اسقاط طلب خود را نیز انجام داده و دیگر نمی‌تواند مطالبه جداگانه طلب را هم بنماید، مگر اینکه خلاف آن را اثبات کند.

۹- انصاف یعنی برابری

زمانی که دو یا چند نفر در مالی، منفعتی را مشترکاً مالک می‌باشند، در انصاف اصل برابری سهم آنان از آن منفعت است، مگر آنکه دلیلی برخلاف این فرض وجود داشته باشد، چرا که خشنودی انصاف در برابری است. بنابراین، به عنوان مثال، انصاف به مستأجری مشترک (Joint Tenancy)^۱ علاقه‌ای نشان نمی‌دهد، چرا که براساس "نظریه بقاء (Doctrine of Survivorship)" در صورت فوت یکی از مستأجرین، مستأجر در قید حیات صاحب کل حقوق ناشی از آن اجاره می‌گردد و حقوقی به بازماندگان مستأجر فوت شده تعلق نمی‌گیرد. در اینجا هیچ برابری مشاهده نمی‌شود مگر برابری در شانس و احتمال فوت.

در مقابل، انصاف به "مستأجران شریک (Tenancy in Common)" تمایل دارد، چرا که در حالت اخیر، با فوت هر یک از مستأجران و عدم وصیت خلاف وی، منافع او در آن اجاره به بازماندگان وی منتقل می‌شود و مستأجر در قید حیات در نگهداری از آن مال مشترک همانند یک تراستی در برابر بازماندگان مستأجر متوفی تلقی می‌گردد.

در غیاب بیان صریح مبنی بر این که منافع، بر اساس بر انصاف، مشترک است، انصاف در موارد خاص وجود "مستأجران شریک" را فرض می‌نماید اگر دو طرف در حقوق شریک باشند. به عنوان مثال، وقتی که پول خرید (ثمن) ملکی با سهم‌های متفاوت تأمین شده باشد، انصاف وجود مستأجران شریک را در مال خریداری شده به نسبت آورده هر طرف فرض می‌نماید. حتی در جایی که منافع مبتنی بر انصاف بصورت مشترک وجود دارد، انصاف به سوی جدایی گرایش دارد، که بر آن اساس منافع مبتنی بر انصاف به مستأجران شریک تبدیل می‌گردد و در نتیجه احتمال بقاء را از بین می‌برد (Burgess v. Rawnsley [1975] Ch. 429).

۱۰- انصاف دنباله رو حقوق است

در متون حقوق انگلستان منظور از کلمه "حقوق" مقررات وضع شده توسط دادگاه‌های کامن لا است در مقابل مقررات وضع شده توسط دادگاه‌های انصاف. بطور قطع انصاف نه

۱. این نوع رابطه حقوقی مربوط به کامن لا است و در انصاف حمایت نمی‌شود.

می‌تواند از مقررات وضع شده توسط پارلمان (قانون)^۱ عدول کند، و نه از پیروی مقررات کامن‌لا امتناع می‌نماید، مگر در موارد استثنایی. در نتیجه، منافع مبتنی بر انصاف بر زمین معادل مالکیت بر اراضی در حقوق و منافع آن می‌باشد.

همچنین دستور^۲ ne exeat regno که در موارد بدهی‌های مبتنی بر انصاف اعمال می‌گردد، صادر نمی‌شود مگر اینکه شرایط مندرج در قانون بدهکاران ۱۸۶۹، که بازداشت در موارد بدهی حقوقی را مجاز می‌شمرد، احراز شود (Falton v. Callis [1969] 1 Q.B. 200).

انصاف همچنین از این قاعده کامن‌لا که شخص ثالث را نمی‌توان ملزم به انجام تعهدات یک قرارداد نمود، عدول نمی‌نماید (Rhone v. Stephens [1994] 2 A.C. 310).

۱۱- در موارد برابری دو انصاف، حقوق حاکم خواهد بود

انصاف در مواردی که دو طرف امتیاز (مبتنی بر انصاف) برابر دارند و یا هیچ‌یک امتیازی (مبتنی بر انصاف) نسبت به دیگری ندارد، وارد رسیدگی نشده و راه جبرانی به نفع یک طرف ارائه نمی‌کند.

اهمیت این قاعده آن است که خواهان بدان دلیل به دادگاه انصاف مراجعه می‌کند که از تشریفات مفصل دادگاه‌های کامن‌لا و همچنین رفتار غیرقابل انعطاف آن در مقابل صاحبان دعوی دوری ورزد. دادگاه‌های کامن‌لا با همکاری قانون‌گذار با محدودیت‌هایی که در مقررات ماهوی خود ایجاد کرده‌اند، وضعیتی بوجود آورده‌اند که رفتار خصوصی اشخاص و تمایل آنان به طرح دعوی را تحت تأثیر قرار داده است.

از لحاظ نظری انصاف این قدرت را دارد که این وضعیت را تغییر دهد و با ندیده گرفتن محدودیت‌های موجود در آراء دادگاه‌های کامن‌لا و یا در دفاعیات قابل قبول آنها، راه جایگزین ارائه کند. اما در عمل مُهرداران از این امر خودداری می‌کردند.

قاعده حاضر اشاره به این اکراه و اینکه دادگاه انصاف از دخالت در وضعیت حقوقی جاری خودداری می‌نماید دارد. اگر در چنین مواردی کامن‌لا امکان اقامه دعوی را فراهم نکند، انصاف نیز راهی ارائه نمی‌کند. اما اگر کامن‌لا دعوی را بپذیرد، خواهان موظف است دعوی را در دادگاه کامن‌لا مطرح کند و نمی‌تواند به دادگاه انصاف برود. این قاعده در برخی موارد با قاعده پیش گفته "انصاف دنباله رو حقوق است" یکسان عمل می‌کند.

1- Supreme Court of Judicature Act 1873, Section 25, para. 11

2- Writ

۱۲- زمانی که دو انصاف یکسان باشند، انصاف مقدم حاکم خواهد بود

این قاعده نیز با قاعده قبل ارتباط نزدیک داشته و هر دو به منافع مبتنی بر انصاف معارض طرفین دعوی اشاره دارند.

هر دو قاعده مبتنی "نظریه اطلاع (Doctrine of Notice)" هستند. بر این اساس یک منفعت مقدم مبتنی بر انصاف روی زمین فقط وقتی می‌تواند توسط خریدار با حسن نیت یک حق مبتنی بر کامن لا رعایت نشود که وی ثابت کند از آن "اطلاع" نداشته است. اگر این خریدار با حسن نیت بوده و از آن منفعت مطلع نبوده باشد، در این صورت منافع مبتنی بر انصاف دو طرف (خریدار و صاحب منفعت مقدم) برابر خواهند بود و در نتیجه، حق مبتنی بر کامن لای خریدار (مالکیت) اولویت پیدا خواهد کرد. اما اگر با اطلاع از منفعت مقدم، حق مبتنی بر کامن لا را تحصیل نماید وضعیت متفاوت خواهد بود، چرا که در این صورت دیگر منافع دو طرف برابر نخواهد بود. اگر وی یک حق مبتنی بر کامن لا را تحصیل ننماید، امر مقدم (یعنی منفعت مبتنی بر انصاف مقدم) اولویت خواهد یافت، چرا که منافع مبتنی بر انصاف براساس ترتیب زمان ایجاد رتبه‌بندی می‌شوند.

دو قاعده حاضر و پیشین، امروز بخشی از اهمیت خود را، بخصوص پس از معرفی نظام ثبت برخی منافع در املاک در سال ۱۹۲۵، از دست داده‌اند.

نتیجه

انصاف به عنوان مکمل کامن لا در طول حیات خود توانسته است قواعد و حقوق قابل توجه و دقیقی را برای نظام کامن لا ایجاد نماید. این بخش از نظام کامن لا اگرچه در ابتدای حضور خود از سازمان و نظم خاصی برخوردار نبود، اما از دوره ریاست Sir Thomas More بر دادگاه‌های انصاف به بعد توانست خود را دریابد و ضمن انتقال مدیریت دادگاه‌ها از روحانیون مسیحی به حقوقدانان آموزش دیده، نسبت به انتظام دادگاه‌ها و الزامی شدن پیروی از رویه قضائی در آنها اقدام نماید. همین تحول منجر به تخصصی شدن این دادگاه‌ها و ایجاد قواعدی دقیق در شکل رسیدگی و همچنین در ماهیت گردید. این قواعد در طول زمان کاملتر و دقیق‌تر گردیده و امروز بخش مهمی از حقوق در نظام کامن لا را تشکیل می‌دهند، بطوری که بدون این قواعد نظام کامن لا خود را کامل و جامع نمی‌بیند.

بر اساس این قواعد، انصاف تمایل خود را به قانونمند شدن خویش از یکطرف، و پیروی از اصولی که کمتر با قواعد کامن لا همخوانی داشت نشان داد. بعلاوه، انصاف توانست با تکیه بر این اصول تمایل منصفانه خود را به طور واضح‌تر ابراز دارد. مطالعه این قواعد نشان می‌دهد

که دادگاه‌های انصاف و کلیسا چه نگرشی به حقوق و عدالت داشته و چگونه آن را قابل دستیابی می‌دانستند.

منابع و مأخذ

- 1- Bailey (S H), Gunn (Michael), Ormerod (David) and Ching (Jane), (1996), *Modern English Legal System*, 3rd edition, Sweet & Maxwell, London.
- 2- Bryson (W H), (1975), *The Equity Side of the Exchequer*, UK, Cambridge University Press.
- 3- Finn (P D) (editor), (1985), *Essays in Equity*, The Law Book Company Limited, Sydney.
- 4- Maitland (F W), (1936), *Domesday Book (TXLW)*, 2nd edition.
- 5- Martin (Jill) and (Harold Greville) Hanbury, (1993), *Hanbury and Martin: Modern Equity*, 14th edition, Sweet & Maxwell, London.
- 6- McGhee (John), (2005), *600 Years of Equity*, Sweet & Maxwell, London.
- 7- http://en.wikipedia.org/wiki/Maxims_of_equity.
- 8- <http://www.dcba.org/brief/mayissue/2000/art30500.htm>.

